



مرکز تحقیقات دارالحديث

میراث حدیث شریف دست پر خم

به کوشش

علی صدراینی خونی

مهدی مهریزی

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مهریزی، مهدی، ۱۳۴۱ - ، گردآورنده.

میراث حدیث شیعه: دفتر پنجم / به کوشش مهدی مهریزی و علی صدراپی
خوبی. - قم: مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، ۱۳۷۹.

۶۰۴ ص.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. احادیث شیعه - مجموعه ها. ۲. ائمه اثنی عشر علیهم السلام - تاریخ. ۳. اربعینیات.

۴. احادیث خاص (حدیث حقیقت). ۵. حدیث - علم الدرايه. ۶. اجازات. الف.

صدراپی خوبی، علی، ۱۳۴۲ - ، گردآورنده همکار. ب. عنوان.

۲۹۷/۲۱۸

BP ۱۴۱/م ۹۹

ISBN : 964 _ 5985 _ 93 _ 5

شابک: ۹۶۴-۵۹۸۵-۹۳-۵



مرکز تحقیقات دارالحدیث

میراث حدیث شیعه / ۵

به کوشش:

مهدی مهریزی

علی صدراپی خوبی

امور اجرایی: حسین محمودزی

ویراستاران: قاسم شیرجعفری، سید محمّد دلال موسوی، تحسین پورسماوی

حروف نگار: محمّد اعرابی / صفحه آرا: سید علی موسوی کیا

دفتر میراث حدیث شیعه: قم، خیابان ۱۹ دی، کوچه دهم، پلاک ۳۱

نشانی برای مکاتبه: قم، ص. پ: ۳۴۱۸ / ۳۷۱۸۵، تلفن: ۰۷۷۱۰۴۸۷، نمابر: ۷۷۱۹۱۹۰

نشانی در اینترنت: <http://www.hadith.net/magazine/mirath.htm>

پست الکترونیک: hadith@hadith.net

فهرست

۷ آغاز دفتر

متون حدیثی

۱۳ منتخب الأنوار في تاريخ الأئمة الأطهار عليه السلام

ابو علی محمد بن همام بن سهیل الكاتب الإسکافي / تحقیق: علیرضا هزار

۶۳ أربعون حديثاً في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام

محمد بن أبي مسلم بن أبي الفوارس الرازي / تحقیق: رضا قبادلو (محمدي)

۱۶۵ ندبة الإمام سجاد عليه السلام

بروایة الحسن بن محمد بن أبي الحسن الأوي / تحقیق: محمد کاظم

شرح و ترجمه حدیث

۲۰۷ شرح حدیث حقیقت

ابن همام شیرازی / تحقیق: سید محمد عمادی حایری

علوم حدیث

۲۴۹ مختصر رسالة في أحوال الأخبار

قطب الدین سعید بن هبة الله راوندی / تحقیق: سید محمدرضا حسینی جلالی

- ۲۷۹ الکفایة فی علم الدراية
میرزا ابوطالب محمد موسوی زنجانى / تحقیق: علی فرخ
- ۴۰۳ ضیاء المفازات فی طرق مشائخ الإجازات
شیخ آقا بزرگ تهرانی / تظطیر: سید محمد حسین حسینی جلالی تحقیق: احمد
محمد رضا حایری
- ۵۲۱ إجازات میرزا مهدی بن ابوالقاسم شهرستانی
سید احمد حسینی اشکوری
- ۵۵۱ ستایش نامه علامه مجلسی
أحمد بن محمد بن یوسف بحرانی / تحقیق: جویا جهانبخش
- ۵۸۵ رشح الولاء فی شرح الدعاء
اسعد بن عبدالقاهر شَقْرُوهُ اصفهانی / معرفی: محمد برکت

اجازات

معرفی نسخه

شرح و ترجمه حدیث

شرح حدیث حقیقت

ابن همام شیرازی (ق ۹ و ۱۰)

شرح حدیث حقیقت

ابن همام شیرازی (ق ۹ و ۱۰)

تحقیق: سید محمد عمادی حایری

درآمد

حقیقت طلبی، امری است که از آغاز، ذهن بشر را به خود مشغول داشته است و حقیقت، همان است که شریعت و طریقت، روی به سوی آن دارند و به راستی که کمال آدمی در رسیدن بدان است.

یکی از احادیثی که در این باب روایت کرده اند، «حدیث حقیقت» است که از دیرباز، عارفان صافی و صیرفیان بازار معانی را به سوی خود کشانیده است. ما در این جا به یکی از شروحی که بر این حدیث نگاشته شده می پردازیم.

مقدمه، در سه بخش، به صورت زیر ترتیب یافته است:

۱- نگاهی به «حدیث حقیقت».

۲- ابن همام شیرازی و مثنوی های او.

۳- روش تصحیح و تحقیق.

۱. نگاہی بہ حدیث حقیقت

یکی از احادیثی کہ بسیار مورد توجّہ اهل معرفت واقع گشته، حدیث حقیقت است کہ از کمیل بن زیاد، روایت شدہ و او در آن، از امام الموحّدین حضرت علیؑ از مراتب حقیقت می پرسد.^۱

از این حدیث، در مصادر اصلی حدیثی شیعہ و سنی نشانی نیست. همین امر، باعث شدہ کہ در اصالت این حدیث، تردیدی اساسی بہ وجود آید؛ اما چنان کہ گذشت، محتوای عالی آن سبب شدہ کہ از دیرباز، ذہن علمای عارف را بہ خود معطوف دارد.^۲

علامہ سید حیدر آملی در کتاب جامع الأسرار، با ذکر حدیث می نویسد:

وَأَمَّا أَقْوَالُهُ الَّتِي لَيْسَتْ مَذْكُورَةً فِي النَّهْجِ، وَهِيَ مَشْهُورَةٌ، فَهُوَ قَوْلُهُ الْمَذْكُورُ فِي الْمَقْدَمَةِ، الْمَخَاطَبُ بِهِ كَمِيلُ بْنُ زِيَادٍ الَّذِي هَذَا أَوَّلُهُ فِي سَوَالِهِ عَنْهُ: مَا الْحَقِيقَةُ؟ قَالَ: «مَا لَكَ وَالْحَقِيقَةُ؟!». قَالَ: أَوْ لَسْتُ صَاحِبَ سُرُوكَ؟ قَالَ: «بَلَى! وَلَكِنْ يَرْشِعُ عَلَيْكَ مَا يَطْفَحُ مِنِّي!». قَالَ: أَوْ مَثَلُكَ يُخَيِّبُ سَائِلًا؟ قَالَ: «الْحَقِيقَةُ كَشْفُ سُبْحَاتِ

۱. برای آگاهی از احادیث کمیل، ر.ک: میراث حدیث شیعہ، دفتر دوم، ص ۱۸۹-۱۹۳: شرح حدیث حقیقت، تحقیق: مهدی مهریزی.

۲. بنابر نقلی، مرحوم علامہ طباطبائیؒ فرمودہ اند کہ معانی این حدیث، آن قدر بلند است کہ بعید است از غیر معصوم، صادر شدہ باشد. همچنین جناب استاد شیخ علی سعادت پرور، دربارهٔ این حدیث نگاشتنه است: «... نقله و شرحه جماعة كثيرة من العلماء الموحّدین... و معلوم آنہ إن لم یکن متنہ مورد قبولہم، لم یشرحوہ» (سر الأسراء فی شرح حدیث المعراج، ج ۲، ص ۹۸).

الجلال من غیر إشارة». قال: زدني فيه بياناً. قال: «محو الموهوم مع صحو المعلوم».

قال: زدني فيه بياناً. قال: «هتك الستر لغلبة السر». قال: زدني فيه بياناً. قال: «جذب الأحديّة بصفة التوحيد». قال: زدني فيه بياناً. قال: «نور يشرق من صبح الأزل فتلوح على هياكل التوحيد آثاره». قال: زدني فيه بياناً. قال: «أطفئ السراج، فقد طلع الصبح».

سپس می نویسد:

و هذا الكلام له معانٍ كثيرة، قد ذكرها الشراح في شروحه^۱.

همو گوید:

و هذا الكلام يحتاج إلى شرح طويل و بسط عظيم، و سنبينه في الأصل الثاني من هذا الكتاب، إن شاء الله تعالى^۲.

نیز گوید:

و يروى عن كميل عليه السلام مثل ذلك أيضاً و أبلغ منه، في كتمان الأسرار و إخفائها، كما هو مذكور في نهج البلاغة و هو أنه قال عليه السلام: «أخذ بيدي أمير المؤمنين علي عليه السلام فأخرجني إلى الجبّانة... [الخ]^۳.

وی همچنین در کتاب نص النصوص گوید:

و أما الأخبار الصحيحة، فورد عن أمير المؤمنين، علي عليه السلام أنه قال لكميل بن زياد النخعي لما سأله عن الحقيقة: «ما لك و الحقيقة؟»

۱. جامع الأسرار و منبع الأنوار (به همراه رساله نقد النقود في معرفة الوجود) سيّد حيدر آملی، با تصحيحات و مقدمه: هنري گربين و عثمان اسماعيل يحيى، تهران: انستيتو ايران و فرانسه، ۱۳۴۷، ص ۱۷۰.

۲. همان، ص ۲۹.

۳. همان، ص ۳۰؛ نیز، ر.ک: نهج البلاغه، سيّد رضی، تحقيق: صبحی الصالح، قم: دار الهجرة ص ۴۹۵ (حکمت ۱۴۷).

و كيفية ذلك أن كميل بن زياد كان في صحبته و خدمته ثلاثاً و
عشرين سنة، فسأله بالكوفة حين كان خالياً، فقال: «يا مولاي و
سيدي! ما الحقيقة؟»...[الخ].^۱

طبق بررسی ما، قدیم ترین کتبی که این حدیث را در خود دارند
یا در آنها بدان اشارتی رفته است، عبارت اند از:

۱. شرح الكلمات الخمس، علامة حلی (م ۷۲۶ق) ^۲. برخی این رساله
را از آن جلال الدین دوانی (م ۹۰۸ق) دانسته اند.^۳
۲. جامع الأسرار و منبع الأنوار، سید حیدر آملی (م ۸۷۷ق).^۴
۳. نقد النقود في معرفة الوجود، سید حیدر آملی.^۵
۴. نصّ النصوص، سید حیدر آملی.^۶
۵. مجموع الغرائب و موضوع الرغائب، کفعمی (م ۹۰۵ق).^۷
۶. روضة المتقين، محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰ق).^۸

۱. المقدمات من كتاب نصّ النصوص في شرح فصوص الحكم لمحيي الدين ابن العربي، سید حیدر
آملی، با تصحیحات و مقدمه: هنری کرین و عثمان اسماعیل یحیی، تهران: انستیتو ایران و فرانسه،
۱۳۵۲، ج ۱، ص ۴۴۰.
۲. این شرح، به تحقیق آقای مهدی مهریزی منتشر شده است. ر.ک: میراث حدیث شیعه، دفتر سوم،
۱۳۷۸، ص ۱۸۳-۱۹۸.
۳. الذريعة، ج ۱۳، ص ۱۹۶؛ نیز، ر.ک: میراث حدیث شیعه، دفتر سوم، ص ۱۸۴-۱۸۶.
۴. جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص ۲۸-۳۰، ۷۳، ۱۷۰-۱۷۳، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۴۱، ۳۴۲، ۴۶۴.
۵. نقد النقود في معرفة الوجود، ص ۳۸.
۶. نصّ النصوص، ج ۱، ص ۴۴۰.
۷. مجموع الغرائب و موضوع الرغائب، ص ۲۵۴.
۸. روضة المتقين، ج ۲، ص ۸۱ و ج ۵، ص ۴۶۴.

۷. المحجة البيضاء، فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ق).^۱

۸. الحقائق فی أسرار الدین، فیض کاشانی.^۲

۹. قرة العیون، فیض کاشانی.^۳

۱۰. کلمات مکنونه، فیض کاشانی.^۴

۱۱. مجالس المؤمنین، قاضی سید نور الله شوشتری.^۵

در سده های اخیر، این حدیث در کتاب های متعددی نقل شده است.

توجه به این حدیث، موجب شد که دانشمندان و عرفای بزرگی به شرح آن دست یازند که ما در زیر به برخی از پیش ترین و مهم ترین آنان اشاره می کنیم:^۶

۱. علامه جمال الدین حسن بن یوسف حلّی (م ۷۲۶ق).^۷

۲. کمال الدین عبد الرزاق بن ابی الغنائم کاشانی (م ۷۳۰ق).^۸

۱. المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۶۴.

۲. الحقائق فی أسرار الدین، ص ۱۷.

۳. قرة العیون، ص ۴۲۷.

۴. کلمات مکنونه، ص ۳۰.

۵. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۱۰. در این کتاب، حدیث حقیقت همراه با مقدمه ای آمده و آن این است: «آورده اند که روزی آن حضرت [امام علی] بر شترش نشسته و کعبل را بر عقب خود سوار کرده بود؛ در آن اثنا کعبل سؤال نمود که یا امیر المؤمنین! مال الحقیقة؟!...».

۶. برای آگاهی از این شروع، ر.ک: الذریعة إلى تصانیف الشيعة، شیخ آقا بزرگ تهرانی؛ همچنین: میراث حدیث شیعه، دفتر دوم، ص ۱۹۵-۱۹۹، مقدمه «شرح حدیث حقیقت».

۷. این رساله در دفتر سوم میراث حدیث شیعه آمده است. چنان که گذشت، برخی آن را از دوانی دانسته اند.

۸. فهرست نسخه های خطی کتابخانه آية الله العظمی مرعشی نجفی، سید احمد حسینی اشکوری، ج ۵، ۵۰۰.

۳. عزّ الدین محمود بن علی بن ابی طاهر نطنزی کاشانی.
(۷۳۵ق).^۱

۴. شاه سیّد نعمه الله ولی کرمانی (م ۸۲۷ق).^۲

۵. سیّد حیدر آملی، (م ۸۷۷ق). در کتاب جامع الأسرار و منبع الأنوار.

۶. ملا عبد الله زُنوزی (م ۱۲۵۷ق).^۳

۷. حاج ملا هادی سبزواری (م ۱۲۸۹ق) در کتاب أسماء حسنی.^۴

۲. ابن همام شیرازی

یکی از کسانی که نام او را در فهراس، به عنوان شارح حدیث حقیقت می‌بینیم، ابن همام شیرازی شیعی است که این حدیث را به رشته نظم کشیده است. از ابن همام، در مآخذ، ذکری نرفته است و از آثار او تنها همین نسخه که مبنای این تصحیح و تحقیق قرار گرفته، شناسانده شده که در واقع، کلیات آثار

ص ۳۶۵، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، عبد الحسین حائری، ج ۲۲، ص ۳۶؛ فهرست نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، محمد تقی دانش‌پژوه، تهران، ۱۳۴۰، ج ۳، ص ۴۶۲.

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ج ۲۶، ص ۸۶، فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۲۲، ص ۳۷؛ فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی ایران، سیّد عبد الله انوار، ج ۲، ص ۲۳۸.

۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ج ۱۲، ص ۳۴۵، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ملک، ایرج افشار و محمد تقی دانش‌پژوه، ج ۷، ص ۲۳۷.

۳. شرح او با نام الأنوار الجلیة فی کشف أسرار الحقائق العلویة، به تصحیح و تعلیق استاد سیّد جلال الدین آشتیانی (چاپ اول، مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۵۴ش) منتشر شده است.

۴. أسماء الحسنی، ص ۱۳۱-۱۳۳.

اوست.^۱ اثری نیز از او تاکنون منتشر نشده است.

با کاوش در نسخه خطی مذکور، به اطلاعاتی درباره زندگی او دست یافتیم که در زیر بدانها اشاره می شود:

ابن همام، شیعه ای است دوازده امامی و پاک اعتقاد، و این نسبت، از مثنوی های او به خوبی بر می آید.

او اهل شیراز است و در مثنوی «تحفه الملوک» گوید:

بشنو ای پادشاه با احسان حال شیراز از من حیران
هست در شهر ما مدام جنان خاصه در موسم زمستان، آن
وی عالمی است آگاه به حدیث، تفسیر، کلام و ادب فارسی و
عربی، و دانایی است واقف به اسرار و حقایق عرفانی.

نخستین چیزی که در اولین نگاه به مثنوی های او رُخ می نماید، دل بستگی او به مطالب و رموز عرفانی است؛ بویژه در اولین مثنوی از کلیات او، حکایاتی فراوان درباره عرفا و متصوفه آمده است. در مثنوی هایش اکثراً متأثر از مثنوی مولوی است و آنها را بر همان وزن سروده و سبک شعری و بیان او، شباهتی تام به مثنوی معنوی دارد.

ابن همام، از سلسله صوفیان «نوربخشیه» است و به سال ۸۴۹ق، در گیلان، سید محمد نوربخش^۲ را دیده و از او ارشاد پذیرفته

۱. فهرست نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۰، ص ۱۵۲۴. شیخ آقا بزرگ تهرانی نیز بر اساس همین فهرست، مثنوی های او را جدا جدا و در مواضع زیر آورده است: الذریعة إلى تصانیف الشیعة، الطبعة الأولى، النجف: مطبعة القضا، ج ۱۹، ص ۱۱۴ و ۱۹۲ و ۲۲۸ و ۲۵۳ و ج ۲۱، ص ۹۳ و ج ۲۳، ص ۹۵.

۲. سید محمد بن محمد بن عبد الله موسوی خراسانی (۷۹۵-۸۶۹ق)، از اکابر عرفای قرن نهم هجری و

است. در مثنوی «اسرار دل» گوید:

تا رسیدم نزد آن قطب جهان
پیشوای کاملان و عارفان
آن امام خلق و فخر اولیا
قُدوة ارباب دل، بحر صفا
سید عالم، امام نوربخش
زان که هر کس یافتی ز آن نور، بخش
بود اندر سال تسع و اربعین
هم ثمان و هم منه کان قطب دین
دیدم اندر شهر جیلان آن امام
آن که بود او پیشوای خاص و عام
در طریق توبه و بیعت شدم
مستحقّ آن چنان نعمت شدم
مدّتی در خدمتش بودم به جان
تا مگر یابم به دل، سرّ نهان

«مؤسس سلسله نوربخشیه است. وی از شاگردان ابن فهد حلّی (م ۸۴۱ق) بوده و در تمامی عمر خود، لباس سیاه (که سنت مشایخ او بوده) می پوشید. او در اشعارش بیشتر به «نوربخش» تخلص می کرد ولی از آن جا که مولد جدّش «لحسا» بوده، گاهی در غزلیات خود، به «لحسوی» تخلص می نمود. در طریقت، مرید علاء الدوله سمنانی و خواجه اسحاق خُتلانی بوده و همان خواجه اسحاق، او را لقب نوربخش داده و خرقه به او پوشانیده است. وی در خراسان، بساط ارشاد گسترده بود؛ اما مفسدان، شاهرخ میرزای تیموری را به قتل وی برانگیختند. سید فرار کرد و به ولایت ری رفت و در آنجا اقامت گزید تا آن که در چهاردهم ربیع الاول ۸۶۹ق، در قریه «سولقان» وفات یافت. دو کتاب انسان نامه، و شجره مشایخ، از تألیفات اوست. (فرهنگ معین)

بودم اندر خدمت آن نامدار
 در ریاضت، در توجّه، بسی قرار
 شب به بی‌خوابی بسی بردم به سر
 بودم اندر ذکر حق، شب تا سحر
 امر آن حضرت به جان کردم قبول
 وز سلوک ره نمی‌گشتم ملول
 دائماً بودم به ذکر و فکر یار
 روز، بس بی‌صبر و شب‌بس بی‌قرار
 نیز در دیباچه همان مثنوی گوید:

لذت ایمان و اسلامش ببخش

محو گردانش به حق نوربخش

از تاریخ ولادت و درگذشت او اطلاعی به دست نیامد، جز
 این‌که می‌دانیم که پیش از سال‌های ۸۴۹ق - که سال ملاقات با
 سید محمد نوربخش است - و ۹۰۴ق - که سال به پایان بردن
 آخرین اثر وی به نام **روضه القلوب** است - در قید حیات این
 جهانی بوده است.^۱

مثنوی‌های ابن همام

آثار او بر طبق تنها نسخه شناخته شده، عبارت‌اند از:^۲

۱. در فهرس اعلام الذریعة آمده: ابن همام الشیرازی (ح ۹۴۸-۹۰۴ق) (فهرست اعلام الذریعة، علی‌نقی منزوی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷، چاپ اول، ج ۳، ص ۲۶۳۷). مأخذ این تاریخ، مشخص نیست و احتمالاً اشتباه است.

۲. در ذکر صفحات آغاز و پایان مثنوی‌ها، در فهرست کتاب‌خانه دانشگاه تهران، اشتباهاتی روی داده

۱. مثنوی‌ای که به علت افتادگی آغازش، نام آن مشخص نشد و شامل: حکایت دعلب و امیرالمؤمنین علیه السلام، شرح حدیث حقیقت، حکایت آل عبا، حکایت حضرت امام حسین علیه السلام، شرح حال امام صادق علیه السلام، شرح کلمات امام علی علیه السلام، حکایاتی از عرفا و مشایخ: ابراهیم ادهم، ذوالنون مصری، شبلی، ابو سعید ابو الخیر و ...، شرح قسمتی از نهج البلاغه، برخی وقایع تاریخی که در زمان حیات ابن همام روی داده، وصایای ارسطاطالیس و... (نسخه خطی، ص ۳۵۸-۱۱، متن).

این مثنوی بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (رَمَل مَثْمَن محذوف = مقصور) سروده شده است.

آغاز آن به علت افتادگی نسخه، معلوم نشد. از آغاز آن است:

دیده کس از عیان، خُسنش ندید

در خور فهم است این گفت و شنید

۲. مثنوی روضة القلوب در تفسیر سورة یاسین. این مثنوی، در

۲۰۶۰ بیت سروده شده^۱ و شرایش آن به سال ۹۰۴ق، پایان

پذیرفته است (نسخه خطی، ص ۳۵۹-۴۷۱، متن).

در پایان آن گوید:

نام این نسخه بود روضه ی قلوب

از حسد وز جهل [...] بی عیوب

۱. تعداد مثنوی‌ها نیز بر طبق گزارش ما به گونه‌ای دیگر است.

۱. در فهرست نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۲۰۶ بیت آمده که ظاهراً اشتباه چاپی است و از آن جا به الذریعة نیز راه یافته است (الذریعة، ج ۱۹، ص ۱۹۲).

باز باشد سال اتمام کتاب
 نهصد و چار است ای فخر [لباب]
 دو هزار و شصت بیت است آن تمام
 همچو عقد دُر همه در انتظام
 سعی ها در گفتن آن کرده ام
 تاز دل، بحر گهر آورده ام
 این مثنوی نیز بر وزن فاعلاتن فاعلاتن سروده شده
 است. آغاز:

ذاتش اندر قدس و تنزیه و کمال
 برتر از عقل است، و از فهم و خیال
 ۳. مثنوی هدایة العارفين، شامل چهار اربعین است در شرح
 احادیث پیامبر اکرم در ده باب. او در این مثنوی، ابتکاری نو به
 کار برده است؛ بدین گونه که هر باب، به ترتیب عدد، شامل
 حدیثی است مطابق با آن عدد. مثلاً حدیث پنجم در امر یا نهی از
 پنج چیز است و بدین روش است تا آخر (نسخه خطی،
 ص ۴۷۲-۵۷۴، متن).

این مثنوی نیز بر وزن فاعلاتن فاعلاتن سروده شده
 است.
 آغاز:

ابتدا [ی] هر سخن نام حکیم
 آن که رحمان است و بر عالم رحیم
 ۴. منظومه و مثنوی اسرار دد، در معارف و عرفان و تصوّف و

مقالات و مقامات العارفين، سروده شده است (از پیش‌شماره صفحات تا ص ۹۰ نسخه خطی، حاشیه). این مثنوی هم بروزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن سروده شده است. ابتدای آن، به علت افتادگی برگ‌ها مشخص نیست و از آغاز آن است:

لذت ایمان و اسلامش ببخش

محو گردانش به حق نوربخش

۵. مثنوی شهادت نامه، در مقتل و واقعه کربلا (نسخه خطی، ص ۹۱-۱۶۱، حاشیه).

وی این مثنوی را به تاریخ پنجم ربیع سال ۹۰۳ق،^۱ در ۱۲۰۰ بیت، به پایان برده است.

در خاتمه آن گوید:

چون شد اتمام حکایت ای جوان

گشت هم اتمام مقتل، این زمان...

بود اندر پنجم ماه ربیع

روز سه‌شنبه به وقتی بس رفیع

بود آن سال ثلاث ای اهل جود

باز هم تسعمئه کین رو نمود

هست ابیاتش هزار و هم‌دویست

مختصر گفتم ولی دانی که چیست

ابن همام، در بیان سبب نظم این مثنوی و دیدن خوابی که او را به

۱. در فهرست نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، سال ۹۰۲ق، آمده که اشتباه است.

سرودن این منظومه برانگیخته، گوید:
 غرّة ماه محرم چون رسید
 این غم جانسوز می آید پدید
 در دل من آتشی پیدا شود
 جان ز غم سرگشته و شیدا شود
 بی قرار و صبر باشم روز و شب
 نی مرا باشد نشاط و نی طرب
 بود هر سال این چنین احوال من
 لیک دولت یافتم امسال، من
 یک شبی بودم ز شب‌ها بی قرار
 ناله می‌کردم ز دل، وز شوق یار
 در محرم پنجم این ماه بود
 دولتی در خواب ناگه رو نمود
 بودم اندر خواب و می‌دیدم عیان
 وادی بی حدّ و پایان در جهان
 بود صحرائی فراخ از حد، بسی
 اندر آن صحرا پریشان هر کسی
 گرد بسیار و خلایق بی‌شمار
 هر طرف افغان کنان خلق، آشکار
 چون بدیدم راه [را] باشد ثواب
 آمد آوازی به گوشم بس صواب

گفت: مقتل باشد ای ابن همام
 نظم کن تو قصهٔ مقتل، تمام
 گفتم: آیا این صدای کیست باز؟
 بودم اندر فکر و اندیشه‌ی دراز
 تا بدیدم هودجی از آسمان
 با هزاران ماهرو بگرفته آن
 اندر آن هودج، امیر المؤمنین
 آن حسین بن علی بود از یقین ...
 این مثنوی نیز بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن سروده شده است.
 آغاز:

هر دو عالم از عطایت ذره‌ای
 بحرهای در پیش لطف قطره‌ای
 ۶. مثنوی تحفة الملوك فی بیان طریق السلوك، در موعظه و نصیحت
 (نسخه خطی، ۱۶۲-۲۸۵، حاشیه). این مثنوی، در ۲۷ محرم
 سال ۹۰۳ ق، در دو هزار بیت، ترتیب یافته است.
 در خاتمه آن گوید:

نام آن «تحفة الملوك» بود
 سلطنت را چنین سلوک بود ...
 روز یکشنبه این تمام نمود
 بیست و هفتم، مه محرم بود
 بود سال ثلاث و تسعمئة
 که مرتب شد این کتاب، همه

این مثنوی، بر وزن فاعلاتن مفاعلتن فعلن (خفیف مسدّس مخبون محذوف) سروده شده است.

آغاز:

أحمد الله جَلَّ سلطانه أشکر الله عَمَّ احسانه

۷. مثنوی مصابیح الهدی، در ترجمه و تفسیر احادیث نبوی، مشتمل بر چهار اربعین. (نسخه خطی، ص ۲۸۶-۳۳۶، حاشیه). در «خاتمت کتاب مصابیح الهدی و عدد ابیات و تاریخ اتمام» آن گوید:

چون شد اتمام «مصابیح الهدی»

هم به توفیق و عنایات خدا

نسخه‌ای جمع آمد از قول رسول

از احادیث صحیح و از نقول

یکصد و هفتاد احادیث صحیح

معنی آن نظم، واقع شد فصیح

سلخ شعبان روز یکشنبه صباح

شد تمام این نسخه با خیر و فلاح...

هست هفتصد بیت این نسخه تمام

بهر خود بنویس و می‌خوان بر دوام

این مثنوی، بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن، سروده شده است.

آغاز:

هست بنیاد سخن نام خدا دردها یابد ز نام او شفا

۸. مثنوی فتح‌نامه، در تفسیر سوره فتح که در جمادی الثانی سال ۹۰۳ق، در ۱۳۵۰ بیت به پایان آمده است. (نسخه خطی، ص ۴۷۲-۵۶۷، حاشیه).

در خاتمه آن گوید:

این زمان اعداد ابیاتش بدان

یک هزار و سیصد و پنجاه دان

این مثنوی نیز بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن، سروده شده است.

آغاز:

افتتاح هر سخن، نام خدا آن که زو باشد مفاتیح هدا

۹. مثنوی در ترجمه اربعین امیر میبد علی همدانی که به خواهش یکی

از صوفیان به نام شیخ شمس الدین محمد^۱ به نظم درآورده

است (نسخه خطی ص ۵۶۸-۵۷۴، حاشیه).

وی در موضوع آن گوید:

اربعینی از احادیث رسول

کان بود در شأن درویشان نزول^۲

۱. و او ظاهراً همان شیخ شمس الدین محمد لاهیجی نوربخشی (متخلص به اسیری) است که شرح مهم «مفاتیح الاعجاز» را بر گلشن راز شیخ محمود شبستری نگاشته است (الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، ج ۲۱، ص ۳۰۱) شمس الدین محمد لاهیجی پس از وفات سید محمد نوربخش در شیراز - موطن ابن همام - رحل اقامت افکند و در همان جا مدفون گشت. رک: مجالس المؤمنین، قاضی نور الله شوشتری، ج ۲، ص ۱۵۰-۱۵۶.

۲. همان، ص ۵۷۰، حاشیه.

درباره شمس الدین محمد گوید:

او بود سلطان درویشان کنون

او بود اصحاب حق را رهنمون

شیخ شمس الدین محمد، نام او

فقر، اتمام است در ایام او

این مثنوی نیز بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن، سروده شده

است. به علت پارگی بالای صفحه ابتدای آن مشخص نشد. از

آغاز آن است:

آن که فضلش هست بی حد و کران

آن که الطافش نیاید در بیان

در ابتدای نسخه نیز دیباچه‌ای در مناجات و مقدمه‌ای در مباحث

عرفانی و سبب نظم کتاب، با نثری زیبا و مسجع، آورده است.

۳. روش تصحیح و تحقیق

از شرح و نظم «حدیث حقیقت» اثر ابن همام، تنها یک نسخه

شناسایی شده که به شماره ۲/۲۶۵۴ در فهرست نسخ خطی

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از آن یاد شده است.

مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه، در فهرست کتابخانه دانشگاه

تهران (به علت افتادگی برگ‌های نسخه) آن را رساله‌ای جداگانه

پنداشته است؛^۱ ولی در نگاه نخستین به نسخه، دریافتیم که

شرح «حدیث حقیقت»، در واقع جزئی است از مثنوی بلندی

۱. فهرست نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۰، ص ۱۵۲۴.

که در آغاز کلیات ابن همام آمده - و ما گزارش آن را در بخش دوم مقدمه آورده ایم - و به علت افتادگی برگ‌های آغازین نسخه، پس از مقدمه و تقریباً در ابتدای کتاب، جای گرفته است.

کلیات ابن همام، به خط نستعلیقی نه چندان خوش، نگاشته شده و بنابر گفته مرحوم دانش‌پژوه، متعلق به سده دهم هجری است. در متن و هامش آن نوشته شده و آغاز و انجام آن، افتاده است.^۱

نسخه مذکور، از آغاز و انجام افتادگی دارد و صفحات باقی مانده آن، در حدود ششصد صفحه است.

از آن‌جا که نسخه‌ای دیگر از شرح حدیث حقیقت، به نظم ابن همام یافت نشد، همین رساله، مبنای تصحیح قرار گرفت. شرح حدیث حقیقت، در اوایل نسخه قرار گرفته و از صفحه ۱۰ تا ۲۲ آن را در بردارد. ابتدا عبارت عربی حدیث آمده و سپس به نظم و شرح آن پرداخته شده است. و در میان آن نیز حکایتی از امام جعفر صادق علیه السلام گنجانده شده است. در برخی جای‌ها عبارت حدیثی او با دیگر نقل‌ها متفاوت است.

ما عبارات او را با قدیم‌ترین مأخذ حدیث حقیقت (شرح حدیث حقیقت، اثر علامه حلی و همان حدیث در کتاب جامع الأموار و منبع الأنوار علامه سید حیدر آملی) سنجیده و اختلافات را در پانویست، یادآوری کرده ایم. «ع» نشان شرح حدیث حقیقت

علامه حلی و «آ» نشانه جامع الأثراد سید حیدر آملی است.

رسم الخط کاتب، به گونه‌ای است که «چ» را «ج» و «گ» را «ک» می‌نگارد و گاه، عبارات را متصل می‌نویسد که ما آن رسم الخط را امروزی کرده، نشانه گذاری نموده‌ایم. اگر مطلبی را از کسی یا جایی نقل نموده، کوشش شده که مأخذ آن در پانویست نمایانده شود.

در ابتدای رساله، گزیده‌ای از مناجات و مقدمه مؤلف را که در ابتدای نسخه آمده و زیبا و مسجع و دلنشین است آورده‌ایم. در این گزینش، سعی شده محتوا و مضمون کلی آن، برجای باشد. آن‌جا که بخشی از آنها را حذف کرده‌ایم، سه نقطه نهاده‌ایم. هر جا نسخه ناخوانا بود، جای آن را خالی گذاشته و به جای آن کلمه یا کلمات، سه نقطه در کروشه آورده‌ایم. در برخی موارد نیز نسخه، افتادگی داشت و یا تصحیحی لازم و یا عنوانی مفید می‌نمود که ما آن را تکمیل کرده، در میان کروشه جای دادیم. به امید آن که این مختصر، «مقبول طبع مردم صاحب نظر شود».



تصویر صفحه اول نسخه شرح حدیث حقیقت ابن همام شیرازی



بسم الله الرحمن الرحيم

مناجات

ای غفارِ ذنوب و ای ستارِ عیوب! ای رحمانِ بخشاینده! ای رحیمِ آمرزنده!
ای برافرازاندهٔ تهِ خیمهٔ بی ستون! ای پدید آرندهٔ عوالمِ «کن فیکون»!^۱ ای صانع
هر وجودی! ای واهبِ هر کرم و جودی! ای ذکرِ دلگشایت، مبشّرِ اقبال! ای شکر
پیامت، مبشّرِ آمال! ای غرایبِ اکرامت، به همه رسیده، و ای رعایتِ انعامت،
همه را پسندیده!...

ای هفت آسمان و هفت زمین، به فیض نورِ فضلت روشن که «الله نور
السموات و الأرض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح»^۲! ای در خلوتِ خانهٔ هر
عارفِ معارف، از انوارِ اسرارِ چراغی، و ای بر جانِ هر عاشقِ صادق نیازمند
مستمند، از سَطَوَاتِ اشراقاتِ تجلیاتِ جمال و جلالت، داغی! ای شحنهٔ
عشق از سرِ بازارِ ملامت، صد هزار همچو منصور، از دارِ نعمت، سرنگون
آویخته، و ای خونِ هزار هزار طالبِ عاشقِ موافق را جلاَدِ جلالت در تمنای
جمالت، یحیی وار در طشتِ بلا به تیغِ عنا ریخته!...

۱. بقره، بخشی از آیه ۱۱۷؛ آل عمران، بخشی از آیات ۴۷ و ۵۹؛ انعام، بخشی از آیه ۷۳.

۲. نور، بخشی از آیه ۳۵.

کردگارا! خداوندگارا! به رفعت انبیا و رُسُل که هادیان سُبُل اند و به حرمت مصطفی و به حرمت ائمه معصومین و اولاد سید المرسلین و به حرمت اولیای کبار و واصلین و شهدا و کاملین، و به سوز سینۀ عاشقان بادیۀ اشتیاق که مدهوش و سرگرداناند، و به جاه لب تشنگان وادی طلب و تجرید که در بیابان تفرید، خون از دیدگان می فشاند، و به علو مکان لامکانی اصحاب فنا و ایقان و ارباب تقرّب و عرفان که - لمؤلفه -:

آن چنانم مست کن از جام عشق
 که بیایم درد بی آرام عشق
 از محیط آرزو بازم رهان
 تا شوم در هر دو عالم، بی نشان
 در جمال خویش حیرانم بکن
 در دلم درد است، در مانم بکن
 فانی از خویشم کن و از هر چه هست
 عاشقم گردان ز کاسات آلت...^۱

در سبب نظم کتاب

اما بعد، بر ارباب عقل و اصحاب نقل، چون لمعات صبح صادق، روشن و منجلی است که مقصود کلی و غرض اصلی از ایجاد عالم ظهور، بنی آدم است، به واسطه آن که انسان است که زبده هر دو جهان است و منبع عرفان و وجدان است و مقصد انسان از دو جهان، آن است که معرفت خود حاصل کند تا معرفت ایزد - تعالی و تقدس - حاصل تواند نمود، و به دانستن حکمت اشیا و صفات

۱. برگزیده‌ای است از مقدمه مؤلف در ابتدای کلیاتش.

الله، پیروی کامل کند تا به جذبه «جذبةً من جذبات الحق توازي عمل الثقلين»^۱، خود را به دوست و اصل کند. چه، غرض از ایجاد عالم و خلق بنی آدم نیست، الا معرفت و عبادت. کما قال - جلّ ذکره -: «و ما خلقت الجنّ والإنس إلا ليعبدون»^۲، أي ليعرفون؛ و قال رسول الله ﷺ [عن الله عز وجل]: «كُنْتُ كُنْزاً مَخْفِيّاً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ»^۳. پس بر زمره خردمندان با بینش و جلّه هنرمندان با دانش، واضح و لایح است که غرض از آفرینش، دانش و بینش است و مقرر است [...] زمانی حاصل می شود که شخص به صورت و معنی، مشابه و مماثل و مقلّد کاملی گردد که آن کامل، تکمیل نفوس تواند نمود.

و طالبان صادق الاخلاص را از تیه غوایت و وادی ضلالت، به منازل سلامت و مراحل استقامت تواند رسانید به واسطه آن که راه خدا بی متابعت کامل دانا نتوان رفت و قطع این مراحل، بی رفاقت اهل تحقیق نتوان کرد. لمولانا رومی:

چو ممکن نیست رفتن بی دلیلی بسباید مصطفی را جبرئیلی
از برای آن که قطاع الطريق در این راه بسیارند و عجایب بی شمار، در لیل و نهار و سرّ و چهار، ظاهر و متظاهر می گردد و هر لحظه به نوعی صورتی پیدا می شود و حالتی خلاف احوال سابق، هویدا می گردد و صد هزار بحار زخار خونخوار در راه است و حجابات بی کران و موانع بی پایان، میان بنده و اله است که رفع این

۱. کشف الخفاء، العجلونی، ج ۱، ص ۳۳۲؛ نص النصوص، سید حیدر امّلی، ص ۲۶۸.

۲. ذاریات، آیه ۵۶.

۳. کامل البهائی، عماد الدین الطبری، ج ۱، ص ۳۴، جامع الأسرار و منبع الأنوار، سید حیدر امّلی، ص ۱۰۲، ۱۴۴، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴ و ۶۰۱؛ تفسیر القرآن الکریم، صدر الدین محمد الشیرازی، ج ۳، ص ۳۰۷ و ج ۴، ص ۲۵۸، شرح أصول الکافی، صدر الدین محمد الشیرازی، ص ۲۴۹؛ مفاتیح الغیب، صدر الدین محمد الشیرازی، ص ۲۹۳؛ روضة المتقین، محمدتقی مجلسی، ج ۲، ص ۷۱۰ و ج ۸، ص ۱۶۲؛ بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۸۴، ص ۳۴۴؛ الأنوار النعمانیة، سید نعمه الله الجزائري، ج ۱، ص ۱۴۴؛ إحقاق الحق و إزهاق الباطل، قاضی سید نور الله شوشتری، ج ۱، ص ۴۳۱.

حجب، جز به ارشاد مرشد صاحب کمال، محال است. چنانچه مولانا حافظ در این معنی اشارتی می‌فرماید، لمولانا حافظ:

قطع این مرحله بی هم‌ری خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی^۱

اکنون بدان که باعث بر تحریر این سطور و حامل بر تقریر این مسطور آن که جمعی از محبان جنانی و مخلصان حقانی استدعا نمودند که جهت [...] معانی و تکمیل مبانی، کتابی تصنیف نما که محتوی و منظوی بر فنون حقایق متبده باشد، و در سیرت اولیا سیری نما و به طریقه مثنوی، قصص الاولیایی بر معنوی ترتیب کن و از مکمن نثر، به منصه نظم آر و باید که هر حکایت، در فنی و [هر] فنی در بیتی به عبارتی شورانگیز و بیانی عشق‌آمیز، مسطور و قلمی نمایی. هر چند این حقیر - أحسن الله أحواله و حقق فی الدارین آماله - بر حسب استعداد، [خود را] در عداد هیچ فرد از افراد و احدی از آحاد نمی‌دید و در تیربازار فطانت و ذکا، خود را کم مایه می‌دید [و] در خاطر آن بود که استعفا نماید، باز از عالم غیب بی عیب، ملهم شد که التماس اهل الله مبذول می‌باید داشت.

چون ندای مبشر غیبی در رسید، قدم در جاده طاعت، به قدر استطاعت نهادم و ناظم دُرر بلاغت و ناثر غرر استعارت گشتم و عروسان طبع وقاد را به زیور و شاح فصاحت مزین، از حجر ضمائر بر حجله صحایف نشاندم و بر خوانندگان خبیر و جویندگان منیر ضمیر، جلوه دادم و حکایاتی که مناسب طُرُق اهل تحقیق بود و در کتب صحیح به طریقه نثر مکمون بود، آن را در سلسله نظم کشیدم و اسراری چند [بیان نمودم].^۲

۱. دیوان حافظ، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران: زوار، ۱۳۲۰، ص ۳۴۷، غزل ش ۴۸۸.

۲. برگزیده از مقدمه مؤلف در ابتدای کلیاتش.

[شرح حدیث حقیقت]

سأل کمیل بن زیاد النخعی عن امیر المؤمنین علی - علیه الصلوة والسلام -
عن الحقیقة. فقال: «ما لَکَ وَ الْحَقِیْقَةُ؟!». فقال: أَوْ لَسْتُ صَاحِبَ سِرِّکَ؟!^۱

بشنو از بهر خدا این نقل را گر تو داری علم و عشق و عقل را
بود یک صاحب دلی نامش کمیل نبی به روزش خواب بود و نبی به لیل
بود نام او کمیل بن زیاد بشنو این نقل و ببر خود را زیاد
از امیر المؤمنین، شاه بتول بحر بی پایان، پسر عم رسول
آن که اندر شانش آمد «هل أتى»^۲ آن که شانش کس نداند جز خدا
از امیر المؤمنین کرد او سؤال بشنو ای جوای ذوق و وجد و حال
«ما الحقیقة؟» یا امیر المؤمنین تو بیان کن تا بیفزاید یقین
گفت: «ما لَکَ وَ الْحَقِیْقَةُ؟» ای کمیل چون فتاد آخر تو را این سوئی میل؟
بی شکی تکمیل طالب، ای جوان واجب آمد در جهان بر کاملان
گشت مشغول جوابش مرتضا تا شود فانی کمیل اندر بقا
فقال - علیه الصلوة والسلام -: «الْحَقِیْقَةُ کَشْفُ سُبْحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَیْرِ
إِشَارَةٍ».^۳ و فی معناه «کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَاِنْ وَ یَبْقَى وَجْهَ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِکْرَامِ».^۴

۱. «ع» این عبارت را اضافه دارد: قال: «بلی، وَلَکِنْ یَنْتَرِشُ عَلَیْکَ مَا یُطْفَعُ مِنِّی». قال: أَوْ مَثَلُکَ یَخِیْبُ سَائِلًا؟!

نسخه «آ» این عبارت را اضافه دارد: قال: «بلی، وَلَکِنْ یُرْشَحُ عَلَیْکَ مَا یُطْفَعُ مِنِّی». قال: أَوْ مَثَلُکَ یَخِیْبُ سَائِلًا؟

۲. اشاره به آیاتی از سوره انسان که بر طبق روایات عامه و خاصه، در شأن حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسنین علیهم السلام نازل شده است.

۳. «ع» اضافه دارد: «قال کمیل: زِدْنِی». نسخه «جا» نیز اضافه دارد: قال: زِدْنِی فِیهِ بَيَانًا.

۴. الرحمن، آیه ۲۶-۲۷.

باز سلطان جهان، بحر سخا
 مست گشت از جام صبهای بقا
 گفت: آخر ای کمیل با صفا
 بشنو این اسرار پاک جان فزا
 «الحقیقة کشف سبحات الجلال»
 معنی آن بشنو ای جوایای حال
 ای کمیل، آخر حقیقت بازدان
 آن طلوع وجه باقی بین عیان
 بی شکی، سبحات نور وجه ذات
 کشف گرداند حجاب هر صفات
 ما سویی را جملگی فانی کند
 وجه باقی بانگ سبحانی زند
 «کُلْ شَيْءٍ هَالِكٌ»^۱ جز وجه او
 فانی اند اندر محیط نور هو
 چون نمائد هیچ جز وجه خدا
 غیر حق فانی شود، تو با خود آ
 گفت: «کُلْ مِنْ عَلَيْهَا فَا» دوست
 «وجه ربّک»^۲ جملگی خود روی اوست
 هم در این معنی جناب مصطفی
 یک حدیثی گفته، بشنو با خود آ

۱. قصص، بخشی از آیه ۸۸

۲. الرحمن، آیه ۲۶ و بخشی از آیه ۲۷.

گفت: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى» ای جوان
 باز «سبعین ألفِ حجاب» از عیان
 باز «من نور و ظلمات» دگر
 «لو کشفها لاحترقت» سربه سر
 باز «سبحات وجهه ما انتها»
 معنی آن بازدان ای مرتجا
 باز «الیه» گفت سلطان جهان
 تا «بصر من خلقه» نیکو بدان^۱
 مرتضا آن دم کمیل بن زیاد
 در فنا می خواند از بهر رشاد
 چون حجابات صفاتش محو کرد
 جام عرفانش بداد و باز خورد
 کرد او را واصل اندر کشف ذات
 زان که از هستی گذشت و از صفات
 گفت که: «زدنی بیاناً» یا امیر
 فانی از خود می شوم دستم بگیر

۱. عوالی اللثالی، محمد بن علی بن ابراهیم الأحسانی، ج ۴، ص ۱۰۶: «إِنَّ اللَّهَ سَبْعِينَ حِجَابًا. وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: سَبْعُمِئَةِ حِجَابٍ. وَفِي أُخْرَى: سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ، لَوْ كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ لَاحْتَرَقَتْ سَبْحَاتُ وَجْهِهِ مَا أَدْرَكَهُ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ». نیز: كنز العمال، علی المتقی الهندی، ج ۱۴، ص ۴۴۹: «قلت: یا جبرئیل! هل ترى ربِّي؟ قال: إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَهُ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَنَارٍ وَلَوْ رَأَيْتُ أَدْنَاهَا لَاحْتَرَقَتْ (سمويه، عن أنس)؛ جامع الأسرار و منبع الأنوار، سید حیدر آملی، ص ۱۶۳: «وفي هذا ورد أيضاً في الخبر: «إِنَّ اللَّهَ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ، لَوْ كَشَفَهَا لَاحْتَرَقَتْ سَبْحَاتُ وَجْهِهِ مَا أَنتَهَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ، لِأَنَّ غَيْرَ مَظَاهِيرِهِ لَيْسَ هُنَاكَ شَيْءٌ يَحْجِبُهُ، مَعَ أَنَّهُ لَيْسَ بِمَحْجُوبٍ فِي الْحَقِيقَةِ؛ لِأَنَّهُ - عِنْدَ التَّحْقِيقِ - فِي غَايَةِ الظُّهُورِ كَمَا سَتَعَرَفَهُ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى...».

فقال علي بن أبي طالب - عليه الصلوة والسلام -: «مَحُوَ الْمَوْهُومُ مَعَ صَخْرِ الْمَعْلُومِ» فقال كميل بن زياد - رضي الله عنه -: «زدني فيه بياناً»^۱

باز امیر المؤمنین، شاه رضا
 بحر بی پایان، علی مرتضی
 کرد ارشاد کamil اندر فنا
 تا بیابد از فنا نور بقا
 از ورای این حجابات صفات
 واصلش کرد او به عرصه‌ی کشف ذات
 چون حجابش مرتفع شد در زمان
 دعوت او کرد اندر بحر جان
 تا چنان سرمست شد از جام یار
 از علایق کرد او کلی کنار
 باز اندر ناله آمد جان او
 که زیاده کن بیان سر هو
 گفت که: «زدني بياناً» یا امیر
 محو خواهم گشت ای شه، دستگیر
 گفت امیر المؤمنین بشنو زیاد:
 هستی موهوم را می‌بر زیاد
 از یقین این هستی موهوم را
 یا غم‌ام کثرت معلوم را

۱. ع: «قال: زدني».

جملگی تو محو کن در دید دوست
 پس عیان بین هر چه باشد، روی اوست
 از طریق علم، رو سوی عیان
 عزل کن تو نور عقل کاردان
 تا شوی مجنون اسرار اله
 راه یابی، زان که گم کردی تو راه
 این حکایت بشنو این جا ای جوان
 چون مناسب دست داد از فیض جان

حکایت امام جعفر صادق - علیه الصلوة والسلام -

گفت سلطان جهان، هادی الأنام
 قدوه ارباب دل، بحر تمام
 جعفر صادق، امام المتقین
 کاشف اسرار رب العالمین:
 عشق باشد بی شک ای جوای جان
 آن جنونی دان الهی ای جوان
 چون جنونی این چنین پیدا شود
 آن دل از عشق خدا شیدا شود
 ذات معلومت بدان بیرون شود
 از غمام کثرت و صافی بود
 از غمام کثرت و قید صفات
 صاف گردد بی شک از انوار ذات

مرتفع گردد عبارات و بیان
 کثرت عقلیه بگریزد نهان
 و ز زبان با نور حق واصل شود
 حبّ ذاتی حاصل آید، غم رود
 تا صفات این مقام اندر زمان
 در رسد در صدق و اخلاص جنان .
 آن زمان ظاهر شود بر جان تو
 معنی گفتار آن سلطان تو^۱
 گفت: امیر المؤمنین، اخلاص چیست؟
 کامل الاخلاص در آفاق کیست؟
 او بود کز علم سوی عین شد
 گنج دید و فارغ از هر شین شد
 از مقام واحدیت در گذشت
 مست اندر بحر احدیت نشست
 آن زمان، سالک ز علم آید به عین
 و اَرَهْد زافغان و گفت و گو و شین
 گوش را بگذارد آن آغوش جو
 عقل را معزول گرداند همو
 باز گردم سوی آن جوای راز
 بحر معنی آن کمیل سرفراز

۱. حدیثی بدین مضمون از امام جعفر صادق و سایر معصومین (علیهم السلام) در مآخذ، یافت نشد.

گفت که: «زدنی بیانا» یا امیر

رحم کن بر حال من، دستم بگیر

فقال علي - عليه الصلوة والسلام -: «تَهْتَكُ السِّرَّ لِغَلْبَةِ السَّرِّ».^۱

- و فی روایه: عند غلبة السر - فقال كميل بن زياد: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا.^۲

گفت شاه اولیا، بحر یقین

کامل دانا، امیر المؤمنین

کی توان معنی این اسرار ژرف

با تو گفتن در بیان صوت و حرف؟

گرچه سرت بر حقیقت، طالب است

که بیابد در حقیقت آنچه هست

در وجود آن شکی نبود، ولی

دارد او ضعفی عجب از غلغلی

عقل بر پوشیدن آن قادر است

زان که بر سر تو عقلت سائر است

دل نهان دارد همه اسرار را

تا نیاید ره بدو اغیار را

تو نه‌ای صاحب حقیقت آن زمان

لیک باشی عالم عارف عیان

آن زمان که سر قوی گردد تو را

عقل را حاکم شود سر، بر ملا

۱. ع: «هتک السِّر عند غلبة السَّر». جا: «هتک ...».

۲. ع: زدنی.

سلطنت یابد در این ملک بدن
 غالب آید سرّ، بر عقل حَسَن
 نور عقل از نور سرّ ویران شود
 همچو نور مه سوی مهری رود
 نور عشق آتش برافروزد چنان
 که بسوزد ستر عقل کاردان
 منتهک گردد در آن دَم، ستر عقل
 منظمس گردد حروف عقل و نقل
 بعد از آن، یابی حقیقت را به جان
 آن زمان باشی محقّق در جهان
 این مقام مستی است و وجد و حال
 هر کسی در خورد خود بیند جمال
 تا نگردي مستعدّ وصل، باز
 کی توانی فهم کرد این نوع راز
 هر کسی در خورد استعداد خویش
 یافتند از نو بقای بی بیش
 بود ماهی طالب بحر مجید
 باز می‌زد نعره «هل من مزید؟»
 او نهنگی بود بحر آشام باز
 زآن همی گفتی: زیادت کن تو راز
 گفت که: «زدنی بیانا» یا امیر
 غرقه گردانم در آن بحر کبیر

فقال علي - عليه الصلوة و السلام :- «جَذَبُ الْأَحَدِيَّةِ بِصِفَةِ التَّوْحِيدِ» فقال
كميل: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا.^۱

گفت امیر المؤمنین سلطان دین
قبله العشاق فی بحر الیقین
قوت غلبات سرّ بیکران
جذب بود ذات باشد، بی گمان
در مقامی که در آن جا اعتبار
کثرت موهوم را نبود وقار
آن بود مُشعر به کثرات اعتبار
نزد آن واحد که هست او کردگار
منشأ اسماء و افعال و صفات
بازدان تا باشی از اهل نجات
نور بی پایان اگر بینی دمی
نور وحدت عالمی در عالمی
هست از این انوار شرب عاشقان
زین تجلی مست گشته صادقان
جملگی زین نور، سرمستاند باز
لاجرم زین جذب آمد بحر راز
کی توان دیدن در آن دم، غیر او؟
کی شود پیدا مقام سرّ او؟

اندکی باقی نماند از وجود
 زان که جذب ذات باشد جمله سود
 اندر آن جا ما و من گم می شود
 بحرهای پنهان در آن خم می شود
 ای کمیل آن جا نیایی غیر یار
 گر بیایی، زود دست از وی بدار
 چون امیر المؤمنین، یعسوب دین
 پیشوای کاملان، بحر یقین
 اندرین منزل مر او را در کشید
 شد کمیل آن دم ز هستی ناپدید
 عارف حق گشت ز انفاس مسیح
 مقصد او گشت حاصل ز آن فصیح
 چون که او نفی صفات خویش کرد
 جام وحدت از فنای خویش خورد
 ذات او فانی شد اندر ذات دوست
 ذات او چون گشت فانی ذات اوست
 در چنین منزل ولایت باقی است
 چشم عاشق در جمال ساقی است
 صاحب این منزل و این راه دور
 باشد اندر بحر بینش غرق نور
 لیکن او ارشاد نتواند نمود
 زان که او در بحر وحدت، غرق بود

کی تواند کرد تکمیل نفوس؟
 ور کند، افسانه دانند و فسوس
 تا ز وحدت سوی کثرت ناید او
 کی در ارشاد و هدایت شاید او؟
 تا نیاید از مقام جمع باز
 سوی تفصیل از ره سوز و گداز
 تا ز مستی او به خود ناید تمام
 کی تواند گشت او شیخ و امام؟
 گر کند در استقامت او وطن
 دست باید در چنان دامن زدن
 هست پیغمبر بدان مأمور، هان!
 «فاستقم»^۱ باشد دلیل آن بیان
 چون کمیل اندر فنا سرمست شد
 سوی بحر وحدت او از دست شد
 باز می زد نعره «هل من مزید»
 گفت که: «زدنی بیانا» ای رشید
 فقال - علیه الصلوة والسلام - : «تُورَّ يَشْرُقُ مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِ، فَيَلُوحُ^۲ عَلَى هَيَاكِلِ
 التَّوْحِيدِ آثَارُهُ». فقال کمیل: زِدْنِي فِيهِ بَيَاناً.^۳

۱. هود، بخشی از آیه ۱۱۲: فاستقم كما أمرت.

۲. آ: فتلوح.

۳. ع: قال: زدني.

گفت امیر المؤمنین، بحر صفا
 بشنو این اسرار ای مرد خبیر
 معنی بحر حقیقت، ای فتا
 آن ظهور نور ذات واحدی
 نور ذات وجه باقیّ اَحَد
 دائماً می‌تابد آن اندر جهان
 بی‌شکی، اشراق انوار خدای
 لایح است این نور بر هر مظهری
 این مظاهر تو هیاکل دان، عیان
 تا اشارت باشد ای دل سوی آن
 بی شک از روی جمال وجه یار
 تا در این جاگم نگردی ای جوان
 «کُلْ شَیْءٍ هَالِکٌ»^۱ تو باز خوان
 هر چه از روی مجازی فانی است
 معنی این آیه گریخواهی به جان
 ها که اندر «وَجْهَهُ» باشد بدان
 یعنی ای دل، هر چه باشد صورتا
 هست آن باقی به معنی دایما
 گشت بی هوش او ز غلبات شراب
 کامل کاشف، علی مرتضی
 گر تو را پاک است از غش‌ها ضمیر
 آن ظهور نور ذاتی دان و لا
 هست و بود انوار وجه سرمدی
 کرده اشراق از ازل هم تا ابد
 از ازل هم تا ابد باشد چنان
 بر همه ذرات تابد با خود آی
 آن مظاهر دان صفات قادری
 آن «هیاکل» را تو «التوحید» خوان
 که بدانی تو مظاهر را عیان
 جز مظاهر نیست، لیکن هوش دار
 اوست نور جمله مَظْهَرها عیان
 معنی آن نور زین آیه بدان
 لیک در معنی یقین آن باقی است
 دارد این معنی، ولی نیکو بدان
 که بود راجع به «شیء»، ای جوان
 کان شود فانی و لیکن زیستا
 فهم کن اسرار این و با خود آ
 محو شد او همچو ماهی اندر آب

شکر محض او را به سلب عشق خواند جذبه شوق آمد و جسمش نماند
 ذوق و سوز آمد، گریبانش گرفت بی خود و مست و پریشانش گرفت
 عشق، دست او گرفت و می کشید تا به بحر بی کرانش آورید
 چون کمیل از خویشتن بی خویش شد لایق اسرار آن درویش شد
 گفت که: «زدنی بیانا» یا امیر زین محیط بی خودی دستم بگیر
 فقال علي - عليه الصلوة والسلام -: «أطفيئِ السَّراجَ، فَإِنَّ الصُّنْحَ قَدْ طَلَعَ»^۱
 صدق ولی الله.

گفت امیر المؤمنین شیر خدا
 سرور مردان میدان، بر ملا
 تو بیان علم بگذار ای کمیل
 تو مکن دیگر به حد عقل، میل
 عقل جز وی ترک کن فارغ نشین
 عقل را بگذار و نور عقل بین
 نور عقل تو به نسبت ای جوان
 هست با نور خداوند جهان
 چون سراج و مهر باشد بی گمان
 این مثل را یاد دار از من به جان
 روز روشن که بتابد آفتاب
 پیش او که بُود، سراج و ماهتاب؟

پس تو زایل کن به پیش آفتاب
 این سراج عقل، همچون ماهتاب
 نور عقل اندر تجلی محو کن
 محو شو در نیستی، بشنو سخن
 گر تو جوای خدایی ای جوان
 فانی از خود باش وز هر دو جهان
 نیستی بگزین که هستی یافتی
 گر تو مردی روز خود در تافتی
 هستی اندر نیستی باشد مَثَل
 نیستی می‌دان تو از حُسن عمل
 معنی اجمال اسرار امیر
 گفتم ار تو فهم کردی، یاد گیر
 کی توان معنی آن تفصیل گفت؟
 ورنه، هر دم زین چمن، صد گل شگفت
 آخر ای ابن همای لب بدوز
 در فنا نور بقا را بر فروز
 دیده‌بینا ببايد در جهان
 تا چنین اسرار دریابد به جان
 زان که هر بیتی از این اسرارها
 نزد دانا به زُدر خروارها
 هم به یمن همت سلطان دین
 خواجه قنبر امام الصادقین

مدح او حق گفت، من خود کیستم؟

من غلام شاهم، ار نه، چیستم؟

کی توان مدح جناب شاه گفت؟

زان که مدحش حضرتِ الله گفت

نظم کردم این معانی در بیان

تا بیابد هر کسی سرّی عیان

ختم گردان این زمان ابن همام

جز حقیقت نیست ظاهر، والسّلام